

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Principles Governing the Fair Trial Process from the Perspective of Criminal Procedure

Mehdi Hariri*¹

1. Assistant Professor, Department of Law, Payame Noor University, Tehran, Iran.

* Corresponding Author's Email: Mehdihariri20@pnu.ac.ir

ABSTRACT

Fair trial, as a fundamental human right, safeguards individual rights and freedoms while ensuring the legitimacy of the criminal justice system. It encompasses a set of procedural and substantive guarantees including the presumption of innocence, equality of arms, judicial impartiality, public hearings, access to counsel, and the right to be informed of charges, all grounded in human dignity and the rule of law. Using a descriptive-analytical approach and based on the review of statutory provisions, Islamic jurisprudential sources, and legal scholarship, this study explored the principles of fair trial within Iran's criminal procedure system, examined their status, and analyzed existing implementation challenges. The findings revealed that although the Constitution of the Islamic Republic of Iran and the Criminal Procedure Code of Iran formally recognize many fair trial components, their practical enforcement is hindered by structural deficiencies, insufficient professional training for judicial police and judges, social and political pressures on the judicial process, and entrenched traditional crime-control attitudes. Moreover, Iran's legal aid mechanisms remain inadequate, and oversight over judicial authorities is weak. It is therefore recommended to reform procedural laws, institutionalize continuous human rights training for judicial authorities and law enforcement, strengthen independent oversight mechanisms, and expand legal aid services to ensure effective defense for defendants. Implementing these reforms would enhance the legitimacy and efficiency of the criminal justice system and strengthen public trust in the judiciary.

Keywords: Fair trial, Human dignity, Rule of law, Defendants' rights, Iranian criminal justice system

How to cite: Hariri, M. (2024). Principles Governing the Fair Trial Process from the Perspective of Criminal Procedure. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 2(2), 153-176.



تاریخ ارسال: ۲۰ مرداد ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۰ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۳۰ شهریور ۱۴۰۳

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

اصول حاکم بر روند دادرسی عادلانه از منظر فرآیند کیفری

مهدی حریری^{۱*}

۱. استادیار، گروه حقوق، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Mehdihariri20@pnu.ac.ir

چکیده

دادرسی عادلانه به عنوان یکی از بنیادی‌ترین حقوق بشر، تضمین‌کننده رعایت حقوق و آزادی‌های فردی و ایجاد مشروعیت برای نظام عدالت کیفری است. این اصل مجموعه‌ای از تضمینات شکلی و ماهوی از جمله اصل برائت، تساوی سلاح‌ها، بی‌طرفی مقام قضایی، علنی بودن محاکمات، حق دسترسی به وکیل و اطلاع از اتهام را در بر می‌گیرد و بر اصل کرامت انسانی و حاکمیت قانون استوار است. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر بررسی متون قانونی، منابع فقهی و آثار دکترین حقوقی، به واکاوی اصول دادرسی عادلانه در نظام دادرسی کیفری ایران پرداخته و ضمن تبیین جایگاه آن‌ها، چالش‌های اجرایی موجود را بررسی نموده است. یافته‌ها نشان داد که هرچند قوانین اساسی و آیین دادرسی کیفری ایران بسیاری از مؤلفه‌های دادرسی منصفانه را به رسمیت شناخته‌اند، اما در عمل موانعی چون ضعف ساختار نهادی، کمبود آموزش‌های تخصصی برای ضابطان و قضات، فشارهای اجتماعی و سیاسی بر فرآیند دادرسی و نیز نگرش‌های سنتی جرم‌محور مانع تحقق کامل این اصول می‌شوند. همچنین نظام معاضدت قضایی در ایران پوشش کافی برای دفاع مؤثر متهمان ندارد و نظارت مؤثر بر عملکرد نهادهای رسیدگی‌کننده ضعیف است. بر این اساس، برای تضمین اجرای واقعی دادرسی عادلانه، اصلاح قوانین آیین دادرسی، توسعه آموزش‌های حقوق بشری برای مقامات قضایی و ضابطان، تقویت نهادهای نظارتی مستقل و گسترش خدمات معاضدت قضایی ضروری به نظر می‌رسد. اجرای این اصلاحات می‌تواند به ارتقای مشروعیت و کارآمدی نظام عدالت کیفری و افزایش اعتماد عمومی به دستگاه قضایی بینجامد.

کلیدواژگان: دادرسی عادلانه، کرامت انسانی، حاکمیت قانون، حقوق دفاعی متهم، نظام کیفری ایران

نحوه استناددهی: حریری، مهدی. (۱۴۰۳). اصول حاکم بر روند دادرسی عادلانه از منظر فرآیند کیفری. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۲(۲)، ۱۷۶-۱۵۳.



مقدمه

مفهوم دادرسی عادلانه در نظام‌های حقوقی به عنوان یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های تضمین عدالت کیفری شناخته می‌شود و در بطن هر نظام حقوقی مترقی به عنوان سنگ بنای حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی جای دارد. دادرسی عادلانه مفهومی چندوجهی است که نه تنها به معنای رسیدگی قضایی منطبق بر قانون، بلکه به معنای رعایت مجموعه‌ای از تضمینات شکلی و ماهوی برای صیانت از حقوق متهم، بزه‌دیده و جامعه تلقی می‌شود. در واقع، دادرسی عادلانه تبلور اندیشه حاکمیت قانون در عرصه دادرسی کیفری است و اقتضا دارد که رسیدگی به اتهامات کیفری در نهادی قانونی، مستقل، بی‌طرف، با حضور قاضی صالح و بر اساس تشریفات پیش‌بینی‌شده در قوانین انجام گیرد تا از هرگونه خودسری و اعمال سلیقه شخصی جلوگیری شود (Hashemi, 2023). رعایت دادرسی عادلانه همچنین تضمین‌کننده کرامت انسانی افراد است؛ کرامتی که به عنوان موهبت الهی برای همه انسان‌ها به رسمیت شناخته شده و اساساً هر نوع محدودیت یا مجازات بدون رعایت تشریفات قانونی و تضمینات دادرسی را مخدوش می‌سازد (Rahiminezhad, 2008). از این منظر، دادرسی عادلانه تنها یک حق فردی برای متهم نیست بلکه یک الزام ساختاری برای نظام قضایی است تا مشروعیت و اعتماد عمومی به آن حفظ شود (Omidi, 2008).

جایگاه دادرسی عادلانه در نظام‌های حقوقی به گونه‌ای است که بسیاری از نظام‌های حقوقی آن را به عنوان حق بنیادین بشر به رسمیت شناخته و در متون اساسی خود منعکس کرده‌اند. در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصول متعددی از جمله اصول ۳۲ تا ۳۷ قانون اساسی ناظر بر حقوق متهمان و تضمین رسیدگی منصفانه هستند که به روشنی نشان می‌دهد قانونگذار اساسی ایران جایگاه ویژه‌ای برای این اصل قائل شده است (Hashemi, 2009). همچنین در حقوق موضوعه ایران، قانون آیین دادرسی

کیفری مصوب ۱۳۹۲ با صراحت در مواد ۲ تا ۷ به اصول حاکم بر دادرسی از جمله اصل برائت، بی‌طرفی و استقلال مرجع قضایی، سرعت در رسیدگی و حق دسترسی به وکیل پرداخته و آن‌ها را به عنوان تضمینات بنیادین دادرسی عادلانه شناسایی کرده است (Varvaei & Emami, 2015). این نشان می‌دهد که دادرسی عادلانه از جایگاه صرفاً نظری و اخلاقی فراتر رفته و به عنوان یک الزام قانونی و حقوقی در نظام قضایی ایران نهادینه شده است.

با وجود این، اندیشه دادرسی عادلانه در نظام حقوقی ایران یک پدیده نوظهور نیست بلکه دارای پیشینه‌ای تاریخی است که می‌توان آن را به دو دوره اصلی تقسیم کرد: از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، و از انقلاب اسلامی تا زمان حاضر. در دوره مشروطه، تحت تأثیر تحولات حقوقی در غرب، مفاهیم جدیدی مانند برابری در برابر قانون و استقلال قوه قضائیه در ایران مطرح شدند. قانون اساسی مشروطه و به ویژه متمم آن در اصولی همچون اصل نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم به صیانت از حقوق افراد در برابر تعرضات خودسرانه و لزوم محاکمه قانونی اشاره داشتند (Hashemi, 2009). هرچند در متن قانون اساسی اولیه واژه «دادرسی عادلانه» به کار نرفته بود، اما متمم قانون اساسی با پذیرش اصولی چون علنی بودن محاکمات، مستدل و مستند بودن احکام، استفاده از هیئت منصفه در جرائم سیاسی و مطبوعاتی، و امکان تجدیدنظر از احکام، به نوعی بذره‌ای اولیه دادرسی منصفانه را در نظام حقوقی ایران کاشت (Tabatabaei Mo'tameni, 2007). این اصول که تحت تأثیر آموزه‌های حقوق بشر غربی و جنبش‌های آزادی‌خواهانه قرن نوزدهم بودند، زمینه‌ساز ظهور تدریجی اندیشه دادرسی عادلانه در حقوق ایران شدند (Fazaeli, 2015).

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دادرسی عادلانه وارد مرحله‌ای تازه شد که در آن هدف اصلی، انطباق نظام دادرسی با مبانی شرعی و فقهی بود. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل چهارم

لزام انطباق کلیه قوانین با موازین اسلامی را مقرر داشته و در عین حال در اصول متعدد به تضمین حقوق دفاعی و آیین دادرسی منصفانه پرداخته است (Hashemi, 2009). در این دوره، اصل برائت در اصل ۳۷ قانون اساسی تصریح شد که بر اساس آن هیچ کس مجرم شناخته نمی شود مگر آنکه جرم او در دادگاه صالح اثبات گردد. این اصل، که از مهم ترین تضمینات دادرسی عادلانه است، در اسناد بین المللی حقوق بشر نیز جایگاه ویژه ای دارد (Sarmast Benab, 2008). همچنین اصل ۳۲ قانون اساسی بر قانونی بودن جلب و بازداشت و اصل ۳۴ بر حق دادخواهی و دسترسی به دادگاه صالح تأکید دارد. این اصول در کنار یکدیگر چارچوبی را تشکیل می دهند که به موجب آن دادرسی باید در مراجع قانونی، با رعایت تشریفات قانونی و تضمین حقوق طرفین انجام گیرد (Bahmani Qajar, 2007).

اشاره به اسناد بین المللی نیز در این زمینه حائز اهمیت است. در قرن بیستم، جامعه بین المللی با تصویب اسنادی همچون اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶، دادرسی عادلانه را به عنوان یکی از حقوق بنیادین بشر به رسمیت شناخت. ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر می دارد که هر کس حق دارد دعوای او توسط دادگاهی مستقل و بی طرف و در یک دادرسی علنی و منصفانه رسیدگی شود (Fazaeli, 2015). همچنین ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی با تفصیل بیشتر به تضمیناتی مانند اصل برائت، حق اطلاع فوری از اتهام، حق داشتن وکیل، حق محاکمه در مدت معقول و علنی بودن محاکمات اشاره دارد (Javanmard, 2014). افزون بر این، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در ماده ۶ و کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر در ماده ۸، اصول دادرسی عادلانه را تصریح کرده اند که تأثیر زیادی بر توسعه دادرسی منصفانه در نظام های حقوقی مختلف داشته اند (Rostami et al., 2009). این اسناد نه تنها معیارهای

بین المللی برای قضاوت منصفانه ارائه می دهند بلکه دولت ها را متعهد می سازند که ساختارها و قوانین داخلی خود را با این استانداردها منطبق سازند (Naji Zavareh, 2015).

اهمیت دادرسی عادلانه و رعایت اصول شکلی آن زمانی آشکارتر می شود که بدانیم فرآیند کیفری به طور ذاتی با حقوق و آزادی های بنیادین افراد گره خورده است. هرگونه تعقیب، تحقیق، بازداشت یا محاکمه بدون رعایت تضمینات شکلی می تواند به نقض جدی حقوق بشر و کرامت انسانی منجر شود. اصل قانونی بودن مراجع و آیین های دادرسی تضمین می کند که هیچ فردی بدون پیش بینی قبلی در قانون و بدون رعایت تشریفات قانونی در معرض مجازات قرار نگیرد (Ashouri, 2007). این اصل که به عنوان یکی از پایه های دادرسی عادلانه شناخته می شود، مانع اعمال خودسرانه قدرت توسط مقامات قضایی و ضابطان می شود و به نوعی سپری در برابر استبداد قضایی است (Gorji, 2008). همچنین اصل بی طرفی قاضی، که از مهم ترین لوازم دادرسی منصفانه است، تضمین می کند که تصمیم گیرنده در پرونده هیچ گونه نفع شخصی یا پیش داوری نداشته باشد و صرفاً بر اساس دلایل و مستندات قانونی حکم صادر کند (Naji Zavareh, 2015).

از سوی دیگر، تضمین حقوق دفاعی متهم به عنوان یکی از ارکان دادرسی عادلانه نقش حیاتی در پیشگیری از محکومیت های ناعادلانه دارد. حق دسترسی به وکیل، حق سکوت، حق اطلاع از اتهام و ادله آن و حق حضور در جلسه دادرسی از جمله حقوق بنیادینی هستند که قانون آیین دادرسی کیفری و اسناد بین المللی بر آن تأکید دارند (Mohahedi, 2014). این حقوق، که در راستای اصل تساوی سلاح ها میان طرفین دعوی تعریف شده اند، تضمین می کنند که متهم بتواند در شرایط برابر با دادستان و ضابطان از خود دفاع کند و فرآیند دادرسی به ابزار سرکوب و اجبار تبدیل نشود (Hashemi, 2013). همچنین اصل علنی بودن محاکمات که هم در قانون اساسی ایران و هم در اسناد بین المللی تصریح

شده، امکان نظارت عمومی بر عملکرد دادگاه‌ها را فراهم می‌آورد و از بروز فساد و نقض حقوق متهمان جلوگیری می‌کند (Rahmdel, 2006).

با توجه به این پیشینه و جایگاه، بررسی اصول شکلی و تضمینات فرآیند کیفری برای تحقق عدالت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اصول شکلی نه تنها ابزاری برای اجرای عدالت کیفری هستند بلکه خود به عنوان حقوق بنیادین اصحاب دعوی شناخته می‌شوند. رعایت این اصول موجب می‌شود که فرآیند کیفری نه به ابزاری برای اعمال قدرت، بلکه به سازوکاری برای کشف حقیقت و اجرای عدالت بدل گردد (Abazari Foomeshi, 2012). بی‌توجهی به این اصول می‌تواند به صدور احکام ناعادلانه، تضییع حقوق افراد بی‌گناه و در نهایت کاهش اعتماد عمومی به نظام قضایی بینجامد (Arjomandi Danesh, 2010). از این رو تحلیل دقیق این اصول و ارزیابی کارآمدی آن‌ها در نظام دادرسی کیفری ایران ضرورتی علمی و عملی دارد.

با عنایت به مطالب فوق، این پژوهش در پی آن است که اصول حاکم بر روند دادرسی عادلانه را از منظر فرآیند کیفری واکاوی کرده و جایگاه و کارکرد هر یک از این اصول را در نظام حقوقی ایران و اسناد بین‌المللی بررسی کند. پرسش اصلی پژوهش آن است که چه اصول شکلی بنیادینی بر فرآیند دادرسی کیفری حاکم هستند و این اصول تا چه اندازه در نظام حقوقی ایران شناسایی و اجرا شده‌اند. همچنین این پژوهش می‌کوشد نشان دهد که رعایت این اصول چگونه می‌تواند از نقض حقوق متهمان جلوگیری کرده و مشروعیت نظام دادرسی کیفری را ارتقا دهد. هدف نهایی، ارائه تحلیلی منسجم و نظام‌مند از اصول دادرسی عادلانه به منظور کمک به اصلاح و ارتقای ساختارها و رویه‌های موجود در نظام کیفری ایران است تا از این رهگذر، عدالت کیفری در معنای واقعی آن محقق شود.

اصول بنیادین حاکم بر دادرسی عادلانه در فرآیند کیفری

اصل حفظ کرامت انسانی از بنیادی‌ترین ارکان دادرسی عادلانه در فرآیند کیفری به شمار می‌رود و بی‌توجهی به آن می‌تواند کلیت نظام عدالت کیفری را با بحران مشروعیت مواجه سازد. کرامت انسانی به عنوان جوهره وجود انسان، جایگاهی محوری در فلسفه حقوق کیفری دارد و بسیاری از تضمینات شکلی و ماهوی در آیین دادرسی کیفری بر پایه این اصل بنا شده‌اند. مفهوم کرامت از ریشه «کرم» به معنای گرامی داشتن، شرافت، ارزش و بزرگواری گرفته شده و در متون لغوی و فقهی نیز همین معنا را دارد (Wasiti, 1993; Zabidi, 1993). در منابع لغت فارسی نیز کرامت به «ارج و منزلت ذاتی و شایستگی احترام» تعبیر شده است (Amid, 1986; Dehkhoda, 1967). این واژه در ادبیات حقوقی غربی با معادل dignity شناخته می‌شود که به مفهوم حیثیت و ارزش ذاتی انسان اشاره دارد (The Oxford Encyclopedic, 1998). اندیشمندان اسلامی نیز بر این باورند که خداوند به انسان به دلیل قوه تعقل، اختیار و برخورداری از نفخه الهی کرامت بخشیده است و از این منظر همه انسان‌ها صرف‌نظر از تفاوت‌های نژادی، دینی یا اجتماعی، در کرامت ذاتی برابرند (Jazairi, 2006; Qara'ati, 1998). از منظر فقهی، کرامت انسانی به دو دسته کرامت ذاتی و کرامت اکتسابی تقسیم می‌شود؛ کرامت ذاتی آن حیثیت و شرافتی است که همه انسان‌ها به دلیل انسان بودن دارا هستند و قابل سلب نیست، اما کرامت اکتسابی نتیجه تلاش فرد در کسب فضایل اخلاقی و علمی و عمل به تکالیف شرعی و اجتماعی است (Khoei, 1987; Rahiminezhad, 2008). این دو نوع کرامت مکمل یکدیگرند و نشان می‌دهند که نظام عدالت کیفری در فرآیند دادرسی موظف است هم شأن ذاتی انسان را پاس دارد و هم زمینه ارتقای کرامت اکتسابی را فراهم آورد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، کرامت انسانی جایگاهی رفیع دارد به گونه‌ای که در بند ششم اصل دوم، کرامت و ارزش والای انسان در کنار اصول بنیادین اعتقادی چون توحید، عدل و

معاد به عنوان ستون‌های ایمانی نظام جمهوری اسلامی ذکر شده است (Hashemi, 2009). این امر نشان می‌دهد که کرامت انسانی نه تنها یک ارزش اخلاقی بلکه مبنایی حقوقی و الزام‌آور در نظام حقوقی ایران محسوب می‌شود. همچنین اصل ۱۹ قانون اساسی بر تساوی حقوق همه مردم و منع هرگونه تبعیض تأکید دارد که مبتنی بر شناسایی کرامت ذاتی برابر همه افراد است. اصل ۲۰ نیز اعلام می‌کند که همه افراد ملت اعم از زن و مرد در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برخوردارند. این اصول به روشنی حاکی از آن است که قانونگذار اساسی ایران کرامت انسان را به عنوان مبنای تساوی حقوقی شناخته و از هرگونه تبعیض که منجر به تحقیر یا نفی حیثیت افراد شود جلوگیری کرده است (Tabatabaei, 2007). افزون بر این، اصل ۳۹ قانون اساسی به صراحت هتک حرمت و حیثیت هر شخصی را که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده ممنوع اعلام کرده و آن را مستوجب مجازات دانسته است. این اصل ناظر به تضمین کرامت متهمان و محکومان در طول فرآیند دادرسی و اجرای مجازات است و نقض آن نه تنها نقض حقوق فردی بلکه نقض آشکار اصول دادرسی عادلانه محسوب می‌شود (Bahmani Qajar, 2007). اصل ۳۸ قانون اساسی نیز هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع را ممنوع کرده و اقرارهای اخذ شده از طریق اجبار و شکنجه را فاقد اعتبار دانسته است که این نیز نشانه‌ای بارز از توجه قانون اساسی به صیانت از کرامت انسانی در دادرسی کیفری است (Hashemi, 2009).

کرامت انسانی رابطه‌ای وثیق با اصل بی‌طرفی مقام قضایی و منع تحقیر و شکنجه دارد. بی‌طرفی قضایی به این معناست که قاضی باید بدون پیش‌داوری، حب و بغض و تمایل شخصی نسبت به طرفین دعوی تصمیم بگیرد و این امر جز با شناسایی شأن انسانی مساوی طرفین ممکن نیست (Naji Zavareh, 2015). اگر

قاضی یا سایر مقامات دادرسی یکی از طرفین را برتر یا پست‌تر از دیگری تلقی کنند، بی‌طرفی نقض شده و دادرسی از مسیر عدالت خارج می‌شود. از این رو حفظ کرامت انسانی پیش‌شرط بی‌طرفی است و بی‌طرفی تضمین‌کننده کرامت انسانی است. افزون بر این، تحقیر، رفتار موهن و توهین‌آمیز و شکنجه نه تنها موجب نقض جسم و روان افراد می‌شود بلکه به‌طور مستقیم کرامت انسانی آن‌ها را نقض می‌کند و این امر با فلسفه وجودی دادرسی که مبتنی بر کشف حقیقت در چارچوب احترام به انسان است، ناسازگار است (Omidi, 2008). منع شکنجه و رفتارهای غیرانسانی از مهم‌ترین قواعد آمره حقوق بین‌الملل و حقوق بشر است که حتی در شرایط اضطراری نیز قابل تعلیق نیست و این نشان‌دهنده پیوند ناگسستنی آن با اصل کرامت انسانی است (Fazaeli, 2015). در این راستا، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در ماده ۷، کنوانسیون منع شکنجه مصوب ۱۹۸۴ و اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۵، بر ممنوعیت شکنجه و رفتار غیرانسانی تأکید کرده‌اند که ایران نیز به برخی از این اسناد ملحق شده و ملزم به رعایت مفاد آن‌هاست (Javanmard, 2014). در حقوق داخلی نیز قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳ بر لزوم رفتار انسانی و محترمانه با متهمان و منع اعمال فشارهای روحی و جسمی تأکید کرده است (Ashouri, 2007).

برای تضمین حفظ کرامت انسانی در فرآیند کیفری، تدوین و اجرای کدهای رفتاری و اخلاقی برای ضابطان، دادستان‌ها، قضات و کارکنان دادگستری ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. این کدها که در برخی کشورها تحت عنوان «منشور اخلاق قضایی» شناخته می‌شوند، رفتار حرفه‌ای و حدود تعامل با متهمان، بزه‌دیدگان و سایر اصحاب دعوی را مشخص می‌کنند تا از بروز رفتارهای تحقیرآمیز، تبعیض‌آمیز و ناقض کرامت جلوگیری شود (Rahiminezhad, 2008). در نظام حقوقی ایران، هرچند

باید فرآیند رسیدگی به اتهام او مطابق قانون انجام شده باشد و در صورت نقض این فرآیند، حتی اگر فرد واقعاً مرتکب جرم شده باشد نمی‌توان او را محکوم کرد (Hashemi, 2013). از این رو گفته شده که عدالت شکلی مقدمه عدالت ماهوی است و بدون رعایت آن نمی‌توان به عدالت واقعی دست یافت (Gorji, 2008).

تقدم اصل قانونی بودن شکلی بر ماهوی از آنجا ناشی می‌شود که نقض تشریفات قانونی دادرسی می‌تواند به نقض گسترده حقوق و آزادی‌های بنیادین افراد منجر شود حتی اگر جرم ارتكابی احراز گردد. برای مثال، بازداشت فرد بدون مجوز قانونی، بازجویی بدون رعایت حق سکوت یا محروم کردن متهم از وکیل، هرچند ممکن است منجر به کشف حقیقت شود، اما نقض آشکار اصل قانونی بودن و در نتیجه بی‌اعتبار بودن کل فرآیند دادرسی است (Tadayyon & Bagherinejad, 2011). در واقع، رعایت تشریفات قانونی و آیین دادرسی تضمینی است برای اینکه قدرت کیفری دولت در چارچوب قانون و نه بر اساس اراده فردی اعمال شود و همین امر از استبداد قضایی و خودسری مقامات جلوگیری می‌کند (Arjomandi Danesh, 2010). افزون بر این، اصل قانونی بودن شکلی نقش مهمی در ایجاد امنیت قضایی دارد؛ به این معنا که شهروندان می‌دانند که تنها در صورت طی مراحل مشخص و قانونی ممکن است تحت تعقیب و مجازات قرار گیرند و در غیر این صورت از تعرض مصون خواهند بود (Ghorbani, 2012). این پیش‌بینی‌پذیری نه تنها به افراد امکان برنامه‌ریزی و اطمینان می‌دهد بلکه اعتماد عمومی به نظام قضایی را نیز تقویت می‌کند (Hashemi, 2009).

آثار اصل حاکمیت قانون بر تضمین حقوق و آزادی‌های فردی بسیار گسترده است. نخست آنکه این اصل مانع از آن می‌شود که مقامات قضایی یا انتظامی بر اساس تشخیص شخصی اقدام به محدود کردن آزادی افراد کنند و بدین‌ترتیب از خودسری و

منشور مدونی در این زمینه وجود ندارد، اما اصول متعددی در قوانین از جمله قانون آیین دادرسی کیفری و آیین‌نامه‌های قوه قضائیه به‌طور ضمنی به این موضوع پرداخته‌اند. به عنوان نمونه، ماده ۷ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد که مقامات قضایی و ضابطان مکلفند در جریان دادرسی از اعمال هرگونه تبعیض یا اجبار خودداری کنند و حقوق اشخاص را محترم بشمارند (Varvaei & Emami, 2015). همچنین ماده ۹ این قانون تأکید می‌کند که در تمام مراحل دادرسی باید با افراد تحت تعقیب یا بازداشت شده با رعایت موازین انسانی رفتار شود. افزون بر این، دوره‌های آموزشی ویژه‌ای برای ضابطان دادگستری پیش‌بینی شده است تا آنان علاوه بر مهارت‌های فنی، با اصول رفتار انسانی و احترام به حقوق افراد نیز آشنا شوند (Mohahedi, 2014). چنین آموزش‌هایی با هدف نهادینه کردن فرهنگ احترام به کرامت انسانی در دستگاه عدالت کیفری انجام می‌شود و می‌تواند به کاهش نقض حقوق افراد در مراحل مختلف دادرسی کمک کند (Rostami et al., 2009).

اصل حاکمیت قانون بر فرآیند کیفری نیز به همان اندازه در تحقق دادرسی عادلانه اهمیت دارد و در واقع بدون آن نمی‌توان از تحقق سایر اصول سخن گفت. این اصل که به عنوان اصل قانونی بودن در حقوق کیفری شکلی شناخته می‌شود، اقتضا می‌کند که تمام مراحل دادرسی کیفری از کشف جرم تا اجرای مجازات صرفاً در چارچوب مقررات قانونی از پیش تصویب‌شده انجام شود و هیچ مقام یا نهادی نتواند بر اساس سلیقه شخصی یا مصلحت‌اندیشی فردی اقدام کند (Ashouri, 2007). اصل قانونی بودن حقوق کیفری دو جنبه دارد: جنبه ماهوی که ناظر بر جرم‌انگاری و تعیین مجازات‌ها است و جنبه شکلی که ناظر بر آیین دادرسی و نحوه رسیدگی به جرائم می‌باشد (Azimzadeh, 2013). هرچند هر دو جنبه مهم‌اند، اما جنبه شکلی مقدم بر جنبه ماهوی است زیرا پیش از آنکه درباره مجرمیت یا بی‌گناهی فرد تصمیم گرفته شود

نهادهای فرآیند کیفری و الزامات قانونی بودن آن‌ها

اصل قانونی بودن مراجع رسیدگی‌کننده و آیین رسیدگی در فرآیند کیفری از بنیادی‌ترین تضمینات دادرسی عادلانه است و به نوعی ستون فقرات نظام عدالت کیفری محسوب می‌شود. این اصل اقتضا می‌کند که کلیه مراجع و مقاماتی که در فرآیند کیفری از مرحله کشف جرم تا اجرای مجازات نقش دارند باید بر اساس نص صریح قانون ایجاد شده و صلاحیت آن‌ها از پیش توسط قانونگذار تعیین شده باشد. فقدان چنین مبنایی به معنای سلب مشروعیت از تصمیمات این مراجع و نقض آشکار حقوق و آزادی‌های فردی است. در واقع، اصل قانونی بودن نه تنها یک قاعده فنی، بلکه مهم‌ترین ابزار برای مهار قدرت کیفری دولت و تضمین بی‌طرفی و عدالت در رسیدگی‌ها به شمار می‌رود (Ashouri, 2007).

نخستین نهاد در فرآیند کیفری، نهاد کشف جرم است که وظیفه آغازین و اساسی در نظام عدالت کیفری را بر عهده دارد. کشف جرم به معنای شناسایی وقوع رفتار مجرمانه و گردآوری دلایل و قرائن اولیه ارتکاب آن است و نقطه ورود افراد به چرخه عدالت کیفری محسوب می‌شود. از این رو قانونگذار برای جلوگیری از اعمال سلیقه شخصی و مداخله افراد فاقد صلاحیت، ضابطان دادگستری را به عنوان تنها اشخاص مجاز برای انجام این وظیفه تعیین کرده است (Varvaei & Emami, 2015). ضابطان دادگستری باید شرایط خاصی مانند وثاقت، گذراندن دوره‌های آموزشی زیر نظر مراجع قضایی، داشتن صلاحیت اخلاقی و دریافت کارت ویژه ضابطان را احراز کنند تا بتوانند در امر کشف جرم مداخله کنند (Mohahedi, 2014). قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در ماده ۳۰ تصریح کرده که اقدامات اشخاص فاقد کارت ضابط فاقد اعتبار قانونی است و این امر نشان می‌دهد که ضابط بودن یک عنوان اکتسابی است نه ذاتی (Javanmard, 2014). این رویکرد از آن جهت حائز اهمیت است که پیش از این صرف عضویت در سازمان نیروی انتظامی

تبعیض جلوگیری می‌کند (Omidi, 2008). دوم آنکه این اصل تضمین می‌کند که هرگونه محدودیت بر حقوق افراد باید مبتنی بر نص صریح قانون باشد و نه تفسیر موسع یا دل‌خواهی از مقررات. این امر به ویژه در مرحله تحقیقات مقدماتی که بیشترین تعرض به حقوق و آزادی‌های فردی رخ می‌دهد، اهمیت دارد (Mohahedi, 2014). سوم آنکه اصل حاکمیت قانون به استقلال مراجع قضایی و بی‌طرفی آنان نیز کمک می‌کند زیرا اگر تشریفات دادرسی به صورت دقیق در قانون پیش‌بینی شده باشد، امکان مداخله یا اعمال نفوذ سایر قوا یا اشخاص ذی‌نفع در روند دادرسی کاهش می‌یابد (Naji Zavareh, 2015). چهارم آنکه این اصل موجب ارتقای کارآمدی نظام قضایی نیز می‌شود زیرا وجود قواعد روشن و معین در آیین دادرسی از سردرگمی و اطاله جلوگیری کرده و به تسریع رسیدگی کمک می‌کند (Varvaei & Emami, 2015). در نهایت، رعایت اصل قانونی بودن در فرآیند کیفری به تقویت مشروعیت نظام عدالت کیفری می‌انجامد چراکه احکام و تصمیمات قضایی زمانی برای جامعه قابل پذیرش است که نتیجه روندی شفاف، قانونمند و قابل پیش‌بینی باشد (Hashemi, 2023).

بر این اساس می‌توان گفت که اصل حفظ کرامت انسانی و اصل حاکمیت قانون دو ستون بنیادین دادرسی عادلانه در فرآیند کیفری هستند که در کنار یکدیگر از حقوق و آزادی‌های فردی در برابر قدرت کیفری دولت صیانت می‌کنند. کرامت انسانی تضمین می‌کند که انسان هرگز به ابزار اجرای عدالت کیفری تقلیل نیابد و همواره به عنوان غایت و موضوع عدالت مورد احترام باشد، و حاکمیت قانون تضمین می‌کند که اعمال قدرت کیفری صرفاً در چهارچوب ضوابط عقلانی و مصوب صورت گیرد. بدون رعایت این دو اصل، هیچ دادرسی را نمی‌توان عادلانه دانست، حتی اگر به کشف حقیقت منجر شود؛ زیرا عدالت حقیقی تنها در سایه احترام به انسان و محدود کردن قدرت از طریق قانون تحقق می‌یابد.

مرحله تحقیقات مقدماتی که به وسیله نهاد تحقیق انجام می‌شود، حساس‌ترین بخش فرآیند کیفری است زیرا در این مرحله تصمیماتی چون صدور قرارهای تأمین، بازداشت و جمع‌آوری ادله صورت می‌گیرد که بیشترین تعرض به حقوق فردی را به دنبال دارد. در نظام ایران، بازپرس مسئول اصلی انجام تحقیقات مقدماتی است و در صورت نبود او، دادستان می‌تواند با رعایت شرایط قانونی وظایف او را بر عهده گیرد (Mohahedi, 2014). ماده

۹۲ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد که تحقیقات مقدماتی تمام جرائم بر عهده بازپرس است و در موارد خاص دادیار نیز می‌تواند با نظارت دادستان اقدام کند (Javanmard, 2014). بازپرس باید در نهایت بی‌طرفی و صرفاً در حدود اختیارات قانونی اقدام کند و به هیچ وجه نباید در کشف اوضاع و احوالی که به نفع یا ضرر متهم است تبعیض قائل شود (Naji Zavareh, 2015). قانونگذار برای صدور قرارهای تأمین کیفری که از سوی بازپرس صادر می‌شود نیز شرایط سخت‌گیرانه‌ای وضع کرده و مقرر داشته که قرار بازداشت موقت تنها در موارد احصاء شده و با رعایت تشریفات خاص امکان‌پذیر است (Hashemi, 2013). این رویکرد به این دلیل است که قرارهای تأمین می‌توانند آزادی‌های فردی را محدود کنند و در نتیجه باید تحت نظارت دقیق قضایی قرار داشته باشند (Ghorbani, 2012).

نهاد دادرسی که همان دادگاه صالح و قضات واجد صلاحیت هستند، مهم‌ترین حلقه در فرآیند کیفری به شمار می‌روند زیرا تنها مراجع دارای اختیار برای صدور حکم محکومیت یا برائت هستند. اصل قانونی بودن اقتضا می‌کند که دادگاه‌ها باید بر اساس قانون تشکیل شده و صلاحیت آن‌ها دقیقاً در قوانین مشخص باشد (Tabatabaei Mo'tameni, 2007). بر اساس اصل ۱۵۹ قانون اساسی، تشکیل هرگونه مرجع قضایی باید به موجب قانون باشد و هیچ نهاد یا مقام دیگری حق ایجاد دادگاه ندارد (Hashemi, 2009). همچنین قضاتی که در این دادگاه‌ها به

برای ضابط تلقی شدن کافی بود و این امر منجر به مداخله افراد فاقد آموزش کافی در فرآیند کشف جرم می‌شد (Bahmani, 2007). با اجرای مقررات جدید، تنها مأمورانی که از آموزش‌های تخصصی بهره‌مند شده‌اند می‌توانند در جمع‌آوری ادله و بازجویی از مظنونان نقش ایفا کنند و این امر از بروز نقض حقوق شهروندان در مرحله آغازین دادرسی جلوگیری می‌کند (Rahiminezhad, 2008).

نهاد تعقیب دومین حلقه زنجیره عدالت کیفری است و وظیفه آن اقامه دعوا علیه متهم به نمایندگی از جامعه است. در نظام حقوقی ایران، دادرسی به ریاست دادستان متولی این وظیفه است و مسئولیت‌هایی چون تعقیب متهم، نظارت بر ضابطان، انجام تحقیقات و اجرای احکام کیفری را بر عهده دارد (Ashouri, 2007). دادستان به عنوان مدعی‌العموم موظف است در صورت تحقق جهات قانونی، بدون هیچ‌گونه تبعیضی نسبت به تعقیب مرتکبان اقدام کند و از این رو اصل بی‌طرفی نیز بر وظایف او حاکم است (Naji Zavareh, 2015). قانونگذار در ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری تأسیس دادرسی الزامی کرده و در ماده ۲۳ نیز ترکیب آن را شامل دادستان، معاونان، دادیاران و بازپرسان تعیین کرده است (Varvaei & Emami, 2015). نکته قابل توجه این است که تعقیب متهم صرفاً در حدود جهات احصاء شده در ماده ۶۴ قانون مذکور مجاز است و خارج از این موارد هیچ مقامی نمی‌تواند اقدام به تعقیب کند. این جهات شامل شکایت شاکی، اعلام ضابطان، وقوع جرم مشهود، اقرار متهم یا اطلاع دادستان از وقوع جرم از طرق قانونی است (Hashemi, 2009). چنین محدودیتی مانع از آن می‌شود که دادستان‌ها بنا به ملاحظات شخصی یا فشارهای بیرونی اقدام به تعقیب افراد کنند و این امر صیانت از حقوق فردی را تضمین می‌نماید (Omidi, 2008).

رسیدگی می‌پردازند باید طبق ضوابط قانونی گزینش شوند و شرایطی چون استقلال، بی‌طرفی، تخصص و مصونیت شغلی داشته باشند (Naji Zavareh, 2015). اگر دادگاهی بدون مجوز قانونی تشکیل شود یا قاضی آن فاقد شرایط قانونی باشد، کلیه آرای آن فاقد اعتبار است زیرا مشروعیت رسیدگی وابسته به قانونی بودن مرجع رسیدگی‌کننده است (Arjomandi Danesh, 2010). این امر تضمین می‌کند که هیچ شخصی در برابر مرجعی غیرقانونی قرار نگیرد و از این طریق از نقض حق دادرسی عادلانه جلوگیری می‌شود (Omidi, 2008).

نهاد اجرای احکام کیفری آخرین مرحله از فرآیند کیفری را بر عهده دارد و نقش آن تضمین اجرای صحیح و قانونی آرای قطعی دادگاه‌ها است. قانونگذار برای جلوگیری از خودسری و نقض حقوق محکومان، اجرای احکام کیفری را صرفاً بر عهده دادستان و تحت نظارت قوه قضائیه قرار داده است (Ashouri, 2007). ماده ۴۸۴ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد که اجرای احکام کیفری بر عهده دادستان است و در صورت لزوم معاونتی به نام معاونت اجرای احکام کیفری در دادسرا تشکیل می‌شود که دارای قاضی اجرای احکام، مددکار اجتماعی، مأمور مراقبتی و مأمور اجرا است (Varvaei & Emami, 2015). این ساختار قانونی مانع از آن می‌شود که مقامات غیرقضایی در اجرای مجازات‌ها مداخله کنند و از این طریق حقوق محکومان از جمله حق برخورداری از رفتار انسانی و منع اعمال مجازات‌های خارج از حکم دادگاه تضمین می‌شود (Rahiminezhad, 2008). همچنین اجرای مجازات باید دقیقاً منطبق با مفاد حکم و صرفاً در حدود آن باشد و هیچ مقامی نمی‌تواند حکم را توسعه دهد یا تغییر دهد مگر در حدود اختیارات قانونی (Hashemi, 2009).

در کنار اصل قانونی بودن مراجع رسیدگی‌کننده، اصل قانونی بودن آیین رسیدگی نیز نقش محوری در تضمین دادرسی عادلانه دارد. این اصل به معنای ضرورت ضابطه‌مند بودن کلیه مراحل دادرسی

از کشف جرم تا اجرای مجازات است تا مقامات رسیدگی‌کننده نتوانند بر اساس سلیقه شخصی اقدام کنند. در زمینه آیین کشف جرم، قانونگذار جرائم را به دو دسته مشهود و غیرمشهود تقسیم کرده و برای هر کدام تشریفات خاصی مقرر کرده است (Javanmard, 2014). در جرائم مشهود، ضابطان دادگستری اختیار دارند بلافاصله برای حفظ ادله و جلوگیری از فرار متهم اقدام کنند، اما در جرائم غیرمشهود صرفاً موظف به گزارش امر به دادستان هستند و حق بازداشت یا تفتیش ندارند مگر با دستور مقام قضایی (Varvaei & Emami, 2015). این تفکیک برای جلوگیری از سوءاستفاده از اختیارات ضابطان و تعرض به آزادی‌های فردی شهروندان اهمیت فراوانی دارد (Bahmani, 2007).

در آیین تعقیب نیز قانونگذار جهات شروع به تعقیب را به‌طور حصری در ماده ۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری احصاء کرده و دادستان نمی‌تواند خارج از این موارد اقدام کند (Hashemi, 2009). این امر تضمین می‌کند که هیچ فردی بدون وجود دلایل قانونی تحت تعقیب قرار نگیرد و از تعقیب‌های سلیقه‌ای و گزینشی جلوگیری شود (Omidi, 2008). همچنین قانونگذار برای توقف یا تعلیق تعقیب نیز شرایط خاصی در نظر گرفته و این تصمیمات باید مستند به قانون باشد تا حقوق متهمان تضییع نشود (Mohahedi, 2014).

در مرحله تحقیقات مقدماتی نیز آیین رسیدگی باید دقیقاً بر اساس قانون انجام شود. قانونگذار برای هر یک از اقدامات بازپرس مانند بازجویی، تفتیش، معاینه محل و صدور قرارهای تأمین مقررات خاصی تعیین کرده و تخطی از آن‌ها می‌تواند موجب بی‌اعتباری تحقیقات شود (Ashouri, 2007). به‌ویژه قرار بازداشت موقت که شدیدترین قرار تأمین است فقط در موارد محدود و با رعایت شرایط سخت‌گیرانه امکان صدور دارد (Hashemi, 2013). این محدودیت‌ها برای حفظ تعادل میان ضرورت کشف حقیقت و

قدرت کیفری دولت است و بدون آن‌ها هیچ نظام عدالت کیفری نمی‌تواند مورد اعتماد عمومی قرار گیرد.

سایر اصول شکلی حاکم بر دادرسی عادلانه

اصل برائت و فرض بی‌گناهی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین اصول شکلی دادرسی عادلانه است که رعایت آن، شرط لازم برای اعتبار هرگونه تصمیم قضایی در فرآیند کیفری محسوب می‌شود. بر اساس این اصل، هر فردی تا زمانی که جرم او در دادگاه صالح و طبق تشریفات قانونی ثابت نشده باشد بی‌گناه تلقی می‌شود (Sarmast Benab, 2008). این اصل در حقوق بین‌الملل بشر نیز جایگاهی محوری دارد و ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تصریح می‌کند که هرکس متهم به ارتکاب جرمی باشد حق دارد تا زمانی که جرم او طبق قانون ثابت نشده بی‌گناه شمرده شود (Fazaeli, 2015). در نظام حقوقی ایران، اصل ۳۷ قانون اساسی این قاعده را به صورت صریح پذیرفته و اعلام کرده است که اصل، برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر آنکه جرم او در دادگاه صالح اثبات شود (Hashemi, 2009). این تصریح قانون اساسی نشان می‌دهد که اصل برائت نه صرفاً یک قاعده تفسیری بلکه یک حق بنیادین و الزام‌آور است که نقض آن، اعتبار دادرسی را مخدوش می‌سازد. از منظر فقه اسلامی نیز، برائت یکی از اصول عملی است که در موارد شک در تکلیف یا شک در تحقق جرم جاری می‌شود و فقیهان بزرگی چون شیخ انصاری و محقق حلی آن را به عنوان قاعده‌ای عقلایی و شرعی پذیرفته‌اند (Amid Zanjani, 2012). این دیدگاه فقهی که انسان در اصل طاهر و بی‌گناه است مگر خلافتش ثابت شود، با مبانی حقوقی اصل برائت هم‌خوانی دارد و پشتیبانی برای پذیرش آن در حقوق ایران فراهم کرده است (Ghorbani, 2012).

قلمرو اصل برائت تمام مراحل پنج‌گانه فرآیند کیفری یعنی کشف جرم، تعقیب، تحقیقات مقدماتی، دادرسی و اجرای حکم را

صیانت از آزادی‌های فردی افراد وضع شده‌اند (Ghorbani, 2012).

آیین دادرسی به معنای خاص یعنی رسیدگی در دادگاه نیز باید منطبق بر قانون باشد. ماده ۳۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد که دادگاه‌های کیفری فقط در صورت صدور کیفرخواست از سوی دادستان، قرار جلب به دادرسی یا ادعای شفاهی دادستان می‌توانند شروع به رسیدگی کنند (Varvaei & Emami, 2015). علاوه بر این، نحوه تشکیل جلسات، ترتیب رسیدگی، نحوه استماع اظهارات و ارائه ادله، و نحوه صدور رأی همگی در قانون پیش‌بینی شده‌اند تا از اعمال سلیقه قضات جلوگیری شود (Naji Zavareh, 2015). این پیش‌بینی‌ها نه تنها به حفظ بی‌طرفی قاضی کمک می‌کند بلکه اعتماد عمومی به نتایج دادرسی را افزایش می‌دهد (Hashemi, 2023).

در نهایت، آیین اجرای احکام کیفری نیز باید منطبق بر قانون باشد. اجرای حکم زمانی مشروع است که حکم قطعی شده باشد و هیچ مقامی نمی‌تواند پیش از قطعیت رأی آن را اجرا کند (Ashouri, 2007). همچنین توقف یا تعلیق اجرای حکم نیز باید مستند به نص صریح قانون باشد و نه به صلاحدید شخصی مقامات (Rahmdel, 2006). این مقررات تضمین می‌کند که حقوق محکومان پس از صدور حکم نیز همچنان محترم شمرده شود و اجرای مجازات به ابزاری برای اعمال فشار یا انتقام‌جویی بدل نگردد (Rahiminezhad, 2008).

بر این اساس، می‌توان گفت اصل قانونی بودن مراجع و آیین رسیدگی همچون دو بازوی مکمل عمل می‌کنند که از یک‌سو مشروعیت نهادهای درگیر در فرآیند کیفری را تضمین می‌کنند و از سوی دیگر، تشریفات و روش‌های اقدام آن‌ها را محدود و ضابطه‌مند می‌سازند. رعایت این دو اصل، ابزار اصلی برای تضمین دادرسی عادلانه و صیانت از حقوق و آزادی‌های فردی در برابر

دربرمی‌گیرد. در مرحله کشف جرم، ضابطان دادگستری موظفند با متهم به گونه‌ای رفتار کنند که احترام به اصل برائت حفظ شود و هیچ‌گونه رفتار تحقیرآمیز یا مجازات‌گونه نسبت به او اعمال نکنند (Varvaei & Emami, 2015). در مرحله تعقیب نیز دادستان نباید پیش از احراز دلایل قانونی کافی، متهم را مجرم تلقی کند و حتی ادبیات حقوقی و نگارشی او باید به نحوی باشد که بر مجرمیت پیش‌داوری نکند (Omidi, 2008). در مرحله تحقیقات مقدماتی، بازپرس باید تمامی اقدامات خود را بر مبنای فرض بی‌گناهی انجام دهد و صرف ظن یا گمان نباید موجب صدور قرارهای تأمین شدید شود، بلکه تنها در صورت وجود دلایل کافی و با رعایت تناسب می‌توان قرارهای محدودکننده آزادی را صادر کرد (Hashemi, 2013). در مرحله دادرسی، دادگاه موظف است بی‌طرفانه و بدون پیش‌داوری به ادله ارائه‌شده رسیدگی کند و صرفاً در صورتی حکم به محکومیت دهد که دلایل ارائه‌شده برای اثبات جرم کافی و قانع‌کننده باشند (Naji, 2015). حتی پس از صدور حکم محکومیت نیز تا زمانی که رأی قطعیت نیافته، متهم از نظر حقوقی بی‌گناه فرض می‌شود و برخوردهای تحقیرآمیز یا تنبیهی با او ممنوع است (Rahiminezhad, 2008). بدین ترتیب، اصل برائت همچون سپری حمایتی در تمام مسیر دادرسی عمل می‌کند و مانع از آن می‌شود که مقامات قضایی یا انتظامی بدون دلیل متقن و قانونی، به حیثیت و آزادی‌های فردی اشخاص لطمه وارد کنند (Khazaei, 1994).

اصل بی‌طرفی و استقلال مقام قضایی نیز از ارکان بنیادین دادرسی عادلانه محسوب می‌شود زیرا بدون آن امکان اجرای بی‌غرض قانون و تحقق عدالت وجود ندارد. بی‌طرفی به این معناست که قاضی یا مقام رسیدگی‌کننده نباید نسبت به نتیجه دعوا یا یکی از طرفین تمایل یا خصومت داشته باشد و باید صرفاً بر اساس دلایل و مستندات قانونی تصمیم بگیرد (Naji Zavareh, 2015).

استقلال نیز به معنای مصونیت قضات از مداخلات و فشارهای سیاسی، اجرایی، اقتصادی یا اجتماعی است تا بتوانند آزادانه به وظایف قانونی خود عمل کنند (Tabatabaei Mo'tameni, 2007). اصل ۱۶۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد که قاضی را نمی‌توان بدون محاکمه و اثبات جرم یا تخلف از سمت قضایی برکنار یا جابه‌جا کرد مگر با رضایت خود او یا بر اساس مصالح قضایی که آن هم باید با تأیید رئیس قوه قضائیه باشد (Hashemi, 2009). این قاعده، تضمینی برای استقلال شغلی قضات فراهم می‌آورد و مانع از اعمال فشار بر آن‌ها از سوی مقامات سیاسی یا اجرایی می‌شود. در حقوق بین‌الملل نیز اسناد متعددی مانند اصول اساسی استقلال قوه قضائیه مصوب ۱۹۸۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد بر ضرورت تضمین استقلال و بی‌طرفی قضات تأکید کرده‌اند (Fazaeli, 2015). در صورت فقدان استقلال و بی‌طرفی، دادرسی به ابزاری برای تأمین منافع قدرتمندان یا اعمال فشار بر افراد بی‌دفاع بدل می‌شود و عدالت کیفری را از معنا تهی می‌کند (Arjomandi Danesh, 2010). اصل علنی بودن محاکمات نیز یکی دیگر از تضمینات شکلی دادرسی عادلانه است که به شفافیت و نظارت عمومی بر فرآیند رسیدگی کمک می‌کند. ماده ۱۶۵ قانون اساسی ایران مقرر می‌دارد که محاکمات علنی برگزار می‌شوند و حضور افراد بلامانع است مگر آنکه به تشخیص دادگاه، علنی بودن آن موجب اخلال در نظم یا اخلاق عمومی شود یا در دعاوی خانوادگی طرفین تقاضا کنند که محاکمه غیرعلنی باشد (Hashemi, 2009). همچنین ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری تأکید دارد که اصل بر علنی بودن جلسات است و دادگاه تنها در موارد استثنایی می‌تواند قرار غیرعلنی بودن صادر کند (Varvaei & Emami, 2015). علنی بودن محاکمات علاوه بر افزایش اعتماد عمومی به نظام قضایی، مانع از تبانی و فساد قضایی می‌شود و این امکان را برای جامعه و رسانه‌ها فراهم می‌آورد که بر رعایت حقوق متهمان نظارت کنند

(Omidi, 2008). از منظر فقهی نیز برخی فقها با استناد به قاعده «نفی سبیل» و «امر به معروف و نهی از منکر»، علنی بودن محاکمات را در جرایمی که آثار اجتماعی دارد لازم دانسته‌اند تا از طریق آن، هم عدالت اجرا شود و هم اعتماد عمومی تقویت گردد (Amid Zanjani, 2012). بنابراین، علنی بودن محاکمات نه تنها یک حق برای متهم و جامعه بلکه یکی از ابزارهای مهم برای تحقق دادرسی عادلانه به شمار می‌رود.

اصل تساوی سلاح‌ها و برابری طرفین دعوی از دیگر اصول شکلی اساسی در دادرسی عادلانه است که به موجب آن هر یک از طرفین دعوی باید فرصت و امکان برابر برای ارائه ادله، استماع اظهارات و دفاع از مواضع خود داشته باشند (Hashemi, 2013). این اصل ریشه در قاعده برابری افراد در برابر قانون دارد که در اصل ۱۹ قانون اساسی تصریح شده است و به معنای آن است که هیچ‌یک از طرفین نباید از امتیازات نامتعارف برخوردار باشند یا با محدودیت‌های تبعیض‌آمیز مواجه شوند (Tabatabaei Mo'tameni, 2007). در دادرسی کیفری، دادستان از امکانات گسترده‌ای مانند دسترسی به ضابطان، کارشناسان و منابع عمومی برخوردار است، در حالی که متهم اغلب در موقعیت آسیب‌پذیرتری قرار دارد. از این رو اصل تساوی سلاح‌ها اقتضا دارد که برای متهم نیز تضمیناتی چون دسترسی به وکیل، حق اطلاع از ادله و امکان ارائه شهود فراهم شود تا موازنه میان طرفین برقرار گردد (Naji Zavareh, 2015). دیوان اروپایی حقوق بشر در آرای متعدد خود تأکید کرده است که عدم رعایت این اصل می‌تواند کل دادرسی را بی‌اعتبار سازد حتی اگر سایر تشریفات رعایت شده باشد (Fazaeli, 2015). در حقوق ایران نیز قانون آیین دادرسی کیفری با اعطای حق ارائه ادله، حق حضور وکیل، و حق اعتراض به تصمیمات قضایی به متهم، کوشیده است تعادل میان طرفین را تضمین کند (Varvaei & Emami, 2015).

اصل حق دسترسی به وکیل و به طور کلی حقوق دفاعی متهم از مهم‌ترین ابزارهای تحقق اصل تساوی سلاح‌ها و برائت است. ماده ۳۵ قانون اساسی مقرر می‌دارد که در همه دادگاه‌ها طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب کنند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آن‌ها امکانات تعیین وکیل فراهم شود (Hashemi, 2009). همچنین ماده ۱۹۰ قانون آیین دادرسی کیفری تصریح دارد که متهم از ابتدای تحت نظر قرار گرفتن حق دارد تقاضای حضور وکیل کند و ضابطان مکلفند این حق را به او تفهیم کنند (Javanmard, 2014). دیوان عالی کشور نیز در آرای متعدد اعلام کرده است که عدم تفهیم این حق یا ممانعت از استفاده از آن می‌تواند موجب بی‌اعتباری تحقیقات شود (Mohahedi, 2014). از منظر فقهی نیز، بسیاری از فقها با استناد به قاعده «لاضرر» و «حق دفاع» حضور وکیل را از لوازم تحقق عدالت دانسته‌اند (Amid Zanjani, 2012). حق برخورداری از وکیل تضمین می‌کند که متهم در برابر قدرت و تخصص دادستان و ضابطان بی‌دفاع نماند و بتواند به طور مؤثر از حقوق خود دفاع کند (Rahiminezhad, 2008).

اصل حق اطلاع از اتهام و دلایل آن نیز از تضمینات بنیادین دادرسی منصفانه است که به متهم امکان می‌دهد دفاع مؤثری تدارک ببیند. ماده ۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد که متهم باید در بدو تحت نظر قرار گرفتن از اتهام و دلایل آن به طور صریح مطلع شود و این موضوع در صورت جلسه درج گردد (Varvaei & Emami, 2015). این حق به ویژه در اسناد بین‌المللی مانند ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز تصریح شده است (Fazaeli, 2015). در صورت عدم اطلاع‌رسانی صحیح به متهم، امکان دفاع مؤثر از او سلب می‌شود و این امر مغایر اصل برائت و تساوی سلاح‌ها است (Omidi, 2008). در فقه اسلامی نیز اصل «الناس مسلطون علی انفسهم» و قاعده «لزوم علم به موضوع تکلیف» مستندات برای لزوم آگاهی

چالش‌ها و موانع اجرای اصول دادرسی عادلانه در نظام کیفری ایران

اجرای اصول دادرسی عادلانه در نظام کیفری ایران با چالش‌ها و موانع متعددی مواجه است که در سطوح ساختاری، نهادی، آموزشی، فرهنگی و حتی اجتماعی-سیاسی نمود می‌یابد و سبب می‌شود بسیاری از این اصول علی‌رغم تصریح در قوانین و اسناد بالادستی، در عمل به طور کامل تحقق پیدا نکنند. نخستین دسته از این موانع، چالش‌های ساختاری و نهادی است که ریشه در طراحی و سازمان‌دهی کلی نظام عدالت کیفری دارد. ساختار دستگاه قضایی در ایران به نحوی طراحی شده که تمرکز و تراکم وظایف در مراجع خاص، بار سنگینی از پرونده‌ها را بر دوش تعداد محدودی از قضات و کارکنان قرار داده است و این امر عملاً مانع از اعمال دقیق تضمینات شکلی در هر پرونده می‌شود (Ashouri, 2007). حجم بالای ورودی پرونده‌ها باعث می‌شود قضات نتوانند زمان کافی برای بررسی همه جانبه ادله و اظهارات طرفین صرف کنند و در نتیجه تصمیم‌گیری‌ها گاه به صورت شتابزده و بدون رعایت کامل تشریفات دادرسی انجام می‌شود (Omidi, 2008). از سوی دیگر، نظام توزیع امکانات و منابع انسانی در قوه قضائیه نیز با عدم توازن روبه‌روست؛ به گونه‌ای که بسیاری از شعب دادسرا و دادگاه‌ها از کمبود کادر متخصص و امکانات اداری رنج می‌برند و این ضعف زیرساختی مانع از تحقق واقعی اصولی چون برابری سلاح‌ها و بی‌طرفی می‌شود (Rahiminezhad, 2008).

مشکل دیگر در بعد نهادی، وابستگی ساختاری نهادهای تعقیب و تحقیق به یکدیگر و فقدان تفکیک کافی میان این نهادهاست. در حالی که در نظام‌های پیشرفته، تفکیک نهادی میان ضابطان دادستانی و قوه قضائیه به عنوان یکی از راهکارهای تضمین بی‌طرفی و جلوگیری از تبانی نهادی پذیرفته شده است، در ایران هم‌پوشانی وظایف و اختیارات این نهادها گاه موجب تداخل منافع

متهم از اتهامات خود محسوب می‌شوند (Najafi, 2013). بنابراین، تفهیم فوری و دقیق اتهام نه تنها یک حق فردی بلکه شرط صحت فرآیند دادرسی است.

اصل سرعت و منع اطاله دادرسی نیز از دیگر مؤلفه‌های دادرسی عادلانه است که هم در جهت حمایت از حقوق متهم و هم در راستای تحقق نظم عمومی اهمیت دارد. اطاله بی‌دلیل دادرسی می‌تواند موجب لطمه به حیثیت و زندگی اجتماعی متهم شود و او را برای مدتی طولانی در وضعیت بلاتکلیف قرار دهد (Omidi, 2008). ماده ۱۷۵ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد که رسیدگی به پرونده‌های کیفری باید بدون تأخیر و در مهلت‌های مقرر قانونی انجام شود و مقام قضایی موظف است از اطاله دادرسی جلوگیری کند (Varvaei & Emami, 2015). همچنین در اسناد بین‌المللی مانند میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز بر محاکمه در «مهلت معقول» تأکید شده است (Fazaeli, 2015). از منظر فقهی نیز، تأخیر بی‌دلیل در رسیدگی، نوعی ظلم و تضییع حق محسوب شده است (Amid Zanjani, 2012). تسریع در رسیدگی علاوه بر جلوگیری از آسیب‌های روحی و اجتماعی به متهم، به نفع جامعه نیز هست زیرا موجب بازگشت سریع‌تر نظم و امنیت می‌شود و از انباشت پرونده‌ها در دستگاه قضایی جلوگیری می‌کند (Hashemi, 2023).

در مجموع، این اصول شکلی یعنی برائت، بی‌طرفی و استقلال قضایی، علنی بودن محاکمات، تساوی سلاح‌ها، حق دسترسی به وکیل، حق اطلاع از اتهام و منع اطاله دادرسی، همچون حلقه‌های به هم پیوسته‌ای هستند که با هم، چارچوب دادرسی عادلانه را تشکیل می‌دهند. نقض هر یک از این اصول می‌تواند اعتبار کل فرآیند دادرسی را مخدوش سازد و موجب تضییع حقوق بنیادین افراد شود. اجرای دقیق این اصول است که موجب می‌شود دادرسی کیفری نه به ابزاری برای اعمال قدرت بلکه به سازوکاری برای کشف حقیقت و اجرای عدالت بدل شود.

است (Mohahedi, 2014). از سوی دیگر، آموزش‌های ضمن خدمت قضات نیز در زمینه تحولات نوین حقوق بشر، اسناد بین‌المللی و رویه‌های جدید دادرسی منصفانه ناکافی است و این امر باعث می‌شود برخی قضات همچنان با دیدگاه‌های سنتی و مبتنی بر تمرکز بر کشف جرم و مجازات، نه حمایت از حقوق دفاعی متهم، به پرونده‌ها بنگرند (Hashemi, 2023).

در کنار کمبود آموزش، نظام ارزیابی و ارتقای قضات نیز بیشتر بر کمیت کار و تعداد پرونده‌های مختومه تمرکز دارد تا کیفیت رسیدگی و رعایت تضمینات شکلی. این وضعیت باعث می‌شود برخی قضات برای کسب امتیاز بیشتر و ارتقای شغلی، به تسریع در رسیدگی و صدور احکام بدون توجه کامل به حقوق طرفین گرایش پیدا کنند که این امر با فلسفه دادرسی عادلانه ناسازگار است (Arjomandi Danesh, 2010). همچنین فشار حجم پرونده‌ها مانع از آن است که قضات زمان کافی برای مطالعه دقیق پرونده، استماع کامل اظهارات طرفین و بررسی ادله صرف کنند و همین موضوع به صدور آرای شتابزده و بعضاً غیرمنصفانه منجر می‌شود (Omidi, 2008). در چنین شرایطی حتی اگر قانون‌گذار اصول دادرسی عادلانه را به‌خوبی در قوانین گنجانده باشد، در عمل به دلیل ضعف مهارت‌های حرفه‌ای و کمبود زمان و منابع، این اصول به‌طور کامل رعایت نمی‌شوند (Bahmani Qajar, 2007).

فشارهای اجتماعی و سیاسی بر فرآیند دادرسی از دیگر موانع مهم در تحقق دادرسی عادلانه در ایران است. در برخی پرونده‌های حساس، به ویژه پرونده‌هایی که بازتاب گسترده رسانه‌ای دارند یا با مسائل امنیتی و سیاسی پیوند می‌خورند، مقامات قضایی ممکن است تحت تأثیر افکار عمومی یا نهادهای سیاسی قرار گیرند و در نتیجه استقلال و بی‌طرفی آن‌ها مخدوش شود (Naji Zavareh, 2015). در چنین پرونده‌هایی گاه مشاهده می‌شود که پیش از تکمیل تحقیقات یا حتی پیش از برگزاری دادگاه، برخی مقامات یا

و تضييع حقوق متهمان می‌شود (Javanmard, 2014). برای مثال، دادستان هم‌ناظر بر ضابطان است و هم خود عهده‌دار تعقیب متهمان است و این امر می‌تواند بی‌طرفی او را تحت تأثیر قرار دهد، زیرا او ممکن است در مقام مدعی‌العموم، پیش‌داوری‌هایی در خصوص مجرمیت متهم داشته باشد که بر تصمیمات نظارتی او اثر بگذارد (Naji Zavareh, 2015). همچنین، نظام انتصاب قضات در ایران به گونه‌ای است که استقلال نهادی کامل را تضمین نمی‌کند و این امر ممکن است زمینه مداخلات اداری یا سلسله‌مراتبی در تصمیمات قضایی را فراهم آورد (Tabatabaei, 2007). از سوی دیگر، ضعف نهادهای نظارتی بر عملکرد دادگاه‌ها و دادرها و فقدان سازوکارهای مؤثر شکایت و پاسخگویی نیز از جمله عواملی است که مانع از تضمین عملی اصول دادرسی عادلانه می‌شود (Gorji, 2008).

کمبود آموزش‌های تخصصی برای ضابطان و قضات نیز یکی از موانع جدی در اجرای اصول دادرسی عادلانه در نظام کیفری ایران به شمار می‌رود. بسیاری از ضابطان دادگستری که وظیفه کشف جرم و انجام اقدامات اولیه را بر عهده دارند، آموزش‌های کافی در زمینه حقوق متهمان، اصل برائت، منع شکنجه و اصول رفتار انسانی ندیده‌اند و این امر موجب بروز تخلفات متعدد در مراحل آغازین دادرسی می‌شود (Varvaei & Emami, 2015). به عنوان نمونه، گزارش‌هایی از بازداشت‌های غیرقانونی، بازجویی‌های همراه با فشار روانی یا جسمی و محروم کردن متهم از دسترسی به وکیل در مراحل اولیه پرونده مشاهده شده است که ریشه در فقدان دانش حقوقی و آگاهی از حدود اختیارات دارد (Rahmdel, 2006). در حالی که در بسیاری از کشورها، ضابطان پیش از آغاز به کار موظف به گذراندن دوره‌های مفصل در زمینه حقوق بشر، آیین دادرسی و مهارت‌های بازجویی قانونی هستند، در ایران این آموزش‌ها اغلب به‌صورت محدود و مقطعی برگزار می‌شود و تداوم و ارزیابی اثربخشی آن‌ها تضمین نشده

رسانه‌ها متهم را مجرم معرفی می‌کنند و این امر با اصل برائت مغایرت آشکار دارد (Sarmast Benab, 2008). همچنین فشارهای بیرونی می‌تواند بر تصمیمات دادستان‌ها برای شروع یا ادامه تعقیب تأثیر بگذارد و آنان را به طرح یا تعلیق پرونده‌ها بر اساس ملاحظات غیرحقوقی سوق دهد (Hashemi, 2009). این مسئله در حالی است که فلسفه وجودی نهاد دادرسی مبتنی بر بی‌طرفی و تصمیم‌گیری صرفاً بر پایه دلایل قانونی است، اما در عمل گاه این بی‌طرفی تحت فشارهای سیاسی و اجتماعی رنگ می‌بازد (Omidi, 2008). حتی در مرحله رسیدگی دادگاه نیز، قضات ممکن است در پرونده‌های خاص با این نگرانی مواجه باشند که صدور رأی خلاف جریان غالب افکار عمومی یا برخلاف منافع نهادهای قدرتمند برای آینده شغلی آن‌ها تبعات منفی داشته باشد و این نگرانی استقلال تصمیم‌گیری آن‌ها را تضعیف می‌کند (Tabatabaei Mo'tameni, 2007).

این فشارهای بیرونی نه تنها اصل بی‌طرفی و استقلال قضات را تضعیف می‌کند بلکه اعتماد عمومی به نظام قضایی را نیز کاهش می‌دهد. زمانی که جامعه احساس کند احکام دادگاه‌ها نه بر اساس دلایل و قواعد حقوقی بلکه تحت تأثیر فشارهای بیرونی صادر می‌شود، مشروعیت دستگاه قضایی خدشه‌دار می‌شود و این امر خود به کاهش تمکین داوطلبانه شهروندان از احکام قضایی می‌انجامد (Gorji, 2008). افزون بر این، فشارهای رسانه‌ای می‌تواند روند جمع‌آوری ادله را نیز مخدوش کند؛ زیرا ضابطان و بازپرس‌ها ممکن است برای راضی کردن افکار عمومی به سرعت متهمی را معرفی کنند یا برخی دلایل را نادیده بگیرند و این امر کیفیت تحقیقات را کاهش می‌دهد (Mohahedi, 2014). چنین شرایطی به‌ویژه در پرونده‌های با موضوعات امنیتی، مالی گسترده یا جرائم سازمان‌یافته بیشتر مشاهده می‌شود و موجب می‌شود تضمینات شکلی دادرسی عادلانه به نفع کارآمدی ظاهری و سرعت رسیدگی نادیده گرفته شود (Rahiminezhad, 2008).

در نهایت، موانع فرهنگی و نگرش‌های سنتی نسبت به حقوق متهم از جدی‌ترین چالش‌های اجرای اصول دادرسی عادلانه در ایران است. در فرهنگ حقوقی غالب، هنوز رویکردی جرم‌محور و مجازات‌مدار بر ذهنیت بسیاری از ضابطان، قضات و حتی بخش‌هایی از جامعه حاکم است و متهم بیشتر به عنوان «مجرم بالقوه» نگریسته می‌شود تا انسانی که باید از حقوق بنیادین برخوردار باشد (Hashemi, 2013). این نگرش باعث می‌شود که بسیاری از مقامات قضایی در عمل، اصل برائت را نادیده بگیرند و به محض طرح اتهام، رفتار تحقیرآمیز یا محدودکننده نسبت به متهم اتخاذ کنند (Khazaei, 1994). همچنین، برخی مقامات قضایی و انتظامی رعایت تضمینات شکلی مانند حق سکوت، حق دسترسی به وکیل یا علنی بودن محاکمات را نوعی مانع در مسیر کشف جرم تلقی می‌کنند و نه ابزاری برای تضمین عدالت (Omidi, 2008). این نگرش سنتی در رسانه‌ها نیز بازتاب می‌یابد؛ به گونه‌ای که در بسیاری از گزارش‌های خبری، متهمان پیش از صدور حکم قطعی با عنوان «مجرم» معرفی می‌شوند که این امر افکار عمومی را علیه آنان تحریک می‌کند و بی‌طرفی دادرسی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد (Bahmani Qajar, 2007).

از سوی دیگر، در فرهنگ عمومی نیز نوعی مطالبه‌گری کیفری شدید وجود دارد که مجازات سنگین و فوری متهمان را نشانه عدالت می‌داند و این امر فشار مضاعفی بر مقامات قضایی وارد می‌کند تا به جای رعایت تشریفات دادرسی عادلانه، با صدور احکام سریع و شدید افکار عمومی را آرام کنند (Fazaeli, 2015). این در حالی است که فلسفه دادرسی عادلانه مبتنی بر صبر، دقت و رعایت کامل حقوق طرفین دعوی است و نه تسریع در مجازات به هر قیمت (Amid Zanjani, 2012). تغییر این نگرش فرهنگی نیازمند آموزش عمومی مستمر درباره اهمیت حقوق دفاعی متهم و نقش آن در تضمین عدالت واقعی است.

شده که در عمل برخی ضابطان یا مقامات تحقیق این حق را نادیده بگیرند (Javanmard, 2014). همچنین در زمینه قرارهای تأمین کیفری، اگرچه قانون‌گذار اصل تناسب را پذیرفته اما معیارهای روشنی برای سنجش تناسب ارائه نکرده و این امر سبب شده است که بازپرس‌ها گاه بدون ارزیابی دقیق ضرورت، اقدام به صدور قرار بازداشت موقت کنند (Hashemi, 2013). در این راستا، ضروری است قانون‌گذار با بازنگری در مقررات مربوط به قرارهای تأمین، شروط صدور بازداشت موقت را به صورت مضیق و همراه با ضمانت اجرای نقض، بازنویسی کند تا اصل بر آزادی متهم در طول دادرسی به طور واقعی محقق شود (Sarmast, Benab, 2008).

یکی دیگر از حوزه‌های نیازمند اصلاح، مقررات مربوط به علنی بودن محاکمات است. اگرچه قانون اساسی و قانون آیین دادرسی کیفری اصل را بر علنی بودن جلسات قرار داده‌اند، اما دامنه استثنائات پیش‌بینی‌شده برای غیرعلنی کردن محاکمات چنان گسترده و مبهم است که در عمل برخی دادگاه‌ها حتی در پرونده‌های عادی نیز جلسات را به صورت غیرعلنی برگزار می‌کنند (Varvaei & Emami, 2015). این رویه، شفافیت دادرسی را کاهش داده و زمینه سوءظن عمومی نسبت به عملکرد دستگاه قضایی را فراهم می‌سازد (Omidi, 2008). بنابراین، قانون‌گذار باید موارد استثنای غیرعلنی بودن محاکمات را به طور دقیق و محدود تعریف کرده و الزام دادگاه‌ها به صدور قرار مستدل برای غیرعلنی کردن را پیش‌بینی کند (Hashemi, 2009). همچنین لازم است مقررات مربوط به تساوی سلاح‌ها و دسترسی متهم به دلایل موجود در پرونده شفاف‌تر و مؤثرتر تنظیم شود؛ زیرا در حال حاضر متهم و وکیل او در مرحله تحقیقات مقدماتی به بسیاری از اسناد و ادله دسترسی ندارند و این امر تعادل میان طرفین دعوی را برهم می‌زند (Naji Zavareh, 2015). پیش‌بینی ضمانت اجرا برای عدم ارائه دلایل به متهم و الزام

همچنین لازم است در برنامه‌های آموزشی ضابطان و قضات، جنبه‌های حقوق بشری دادرسی پررنگ‌تر شود و نشان داده شود که رعایت حقوق متهم به معنای حمایت از بزهکار نیست بلکه به معنای جلوگیری از محکومیت بی‌گناهان و ارتقای مشروعیت نظام قضایی است (Hashemi, 2023).

در مجموع، می‌توان گفت که تحقق کامل اصول دادرسی عادلانه در نظام کیفری ایران مستلزم اصلاحات عمیق در سطوح ساختاری، نهادی، آموزشی، فرهنگی و سیاسی است. تا زمانی که بار سنگین پرونده‌ها، کمبود نیروی متخصص، فشارهای بیرونی و نگرش‌های سنتی پابرجاست، حتی بهترین قوانین نیز در عمل نمی‌توانند عدالت را تضمین کنند. بنابراین، برای تحقق دادرسی عادلانه باید به موازات اصلاح قوانین، به تغییر نگرش‌ها، ارتقای مهارت‌ها و تقویت استقلال نهادی در نظام عدالت کیفری نیز توجه شود تا اصولی که در قوانین پیش‌بینی شده‌اند از سطح شعار فراتر رفته و در عمل محقق گردند.

راهکارهای تقویت و تضمین اصول دادرسی عادلانه

تقویت و تضمین اصول دادرسی عادلانه در نظام کیفری ایران مستلزم مجموعه‌ای از اقدامات هدفمند، پیوسته و هماهنگ در حوزه قانون‌گذاری، آموزش، نظارت و حمایت‌های حقوقی است تا شکاف موجود میان مقررات قانونی و واقعیت‌های اجرایی پر شود. نخستین گام در این مسیر، اصلاح و بازنگری در قوانین آیین دادرسی کیفری است. هرچند قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و اصلاحات بعدی آن در مقایسه با قوانین پیشین پیشرفت چشمگیری در شناسایی حقوق دفاعی متهمان و تضمین اصول شکلی داشته است، اما هنوز کاستی‌ها و ابهامات متعددی در آن وجود دارد که اجرای کامل دادرسی عادلانه را با مشکل مواجه می‌کند (Ashouri, 2007). برای نمونه، در برخی مواد همچون ماده ۱۹۰، حق دسترسی فوری به وکیل تصریح شده اما ضمانت اجرای مؤثری برای نقض آن پیش‌بینی نشده است و این موجب

بازپرس به ثبت و ضبط کلیه مستندات پرونده از جمله اصلاحاتی است که می‌تواند به تحقق بهتر این اصل کمک کند (Ghorbani, 2012).

در کنار اصلاح قوانین، توسعه آموزش‌های حقوق بشری برای مقامات قضایی و ضابطان دادگستری نقش کلیدی در تضمین اجرای اصول دادرسی عادلانه دارد. بسیاری از نقض‌های حقوق متهم ناشی از فقدان آگاهی ضابطان و حتی برخی قضات از حدود اختیارات خود و الزامات دادرسی منصفانه است (Mohahedi, 2014). برای نمونه، برخی ضابطان همچنان به اشتباه تصور می‌کنند که می‌توانند برای اخذ اقرار از فشار روانی یا جسمی استفاده کنند یا متهم را بدون دستور مقام قضایی بازداشت نمایند، در حالی که چنین اقداماتی نقض صریح اصول بنیادین مانند منع شکنجه و اصل برائت است (Rahmdel, 2006). آموزش‌های فعلی که به صورت مقطعی و عمدتاً نظری برگزار می‌شوند، پاسخگوی نیازهای حرفه‌ای ضابطان نیستند و باید به دوره‌های مستمر، کاربردی و مبتنی بر سناریوهای واقعی تبدیل شوند (Rahiminezhad, 2008). این آموزش‌ها باید شامل موضوعاتی چون حقوق بشر، اسناد بین‌المللی، روش‌های نوین بازجویی، مدیریت صحنه جرم، نحوه تعامل انسانی با متهم و بزه‌دیده، و نیز آشنایی با پیامدهای حقوقی نقض حقوق متهم باشند (Fazaeli, 2015).

برای قضات نیز ضروری است دوره‌های ضمن خدمت منظم و تخصصی در زمینه دادرسی منصفانه برگزار شود تا آنان با تحولات حقوق بشر بین‌المللی، استانداردهای دادرسی در نظام‌های پیشرفته و رویه‌های نوین رسیدگی آشنا شوند (Hashemi, 2023). در حال حاضر، بسیاری از قضات بیشتر بر جنبه‌های ماهوی حقوق کیفری تمرکز دارند و نسبت به اصول شکلی دادرسی و اهمیت آن‌ها در تحقق عدالت آگاهی عمیقی ندارند (Arjomandi, 2010). این در حالی است که بدون رعایت دقیق

تشریفات شکلی، حتی رسیدگی‌هایی که از نظر ماهوی صحیح هستند نیز فاقد اعتبار خواهند بود. گنجاندن درس‌هایی با محوریت حقوق بشر و آیین دادرسی تطبیقی در برنامه‌های آموزشی کارآموزان قضایی و الزام قضات شاغل به گذراندن دوره‌های بازآموزی می‌تواند این خلأ را تا حد زیادی برطرف کند (Omidi, 2008). همچنین ارزیابی دوره‌های عملکرد ضابطان و قضات از حیث رعایت اصول دادرسی عادلانه و پیوند دادن ارتقای شغلی به نتایج این ارزیابی‌ها می‌تواند انگیزه آنان برای رعایت دقیق این اصول را افزایش دهد (Bahmani Qajar, 2007).

تقویت نظارت بر عملکرد نهادهای رسیدگی‌کننده نیز یکی دیگر از ارکان تضمین اصول دادرسی عادلانه است. در حال حاضر، نظام نظارتی قوه قضائیه بیشتر بر جنبه‌های اداری و انضباطی عملکرد قضات متمرکز است و کمتر به نقض حقوق دفاعی متهمان یا تخلفات شکلی رسیدگی می‌کند (Gorji, 2008). این در حالی است که بسیاری از نقض‌های اصول دادرسی عادلانه مانند عدم تفهیم حقوق، ممانعت از دسترسی به وکیل، صدور قرارهای بازداشت غیرقانونی یا رسیدگی غیرعلنی در پرونده‌ها رخ می‌دهد اما به دلیل نبود سازوکار نظارتی مؤثر، پیگیری نمی‌شوند (Naji, 2015). یکی از راهکارها، ایجاد یک نهاد مستقل نظارتی در درون قوه قضائیه است که مأموریت ویژه آن پایش رعایت اصول دادرسی عادلانه در مراحل مختلف رسیدگی باشد. این نهاد می‌تواند بازرسی‌های میدانی از دادسراها، دادگاه‌ها و بازداشتگاه‌ها انجام دهد، گزارش‌های مردمی و وکلا را دریافت و بررسی کند و در صورت احراز تخلف، مراتب را به دادسرای انتظامی قضات یا مراجع انتظامی ضابطان گزارش دهد (Hashemi, 2009). همچنین لازم است آرای دادگاه‌ها از حیث رعایت تشریفات شکلی نیز به‌طور سیستماتیک مورد بازبینی قرار گیرند و در صورتی که نقض اصول دادرسی عادلانه محرز شود، رأی نقض و برای رسیدگی مجدد ارسال شود (Ashouri, 2010).

چنین نظارتی ضمن ارتقای پاسخگویی قضات و ضابطان، اعتماد عمومی به نظام عدالت کیفری را نیز افزایش خواهد داد (Omidi, 2008).

افزون بر این، باید نقش نهاد وکالت و سازمان‌های مردم‌نهاد حقوق بشری در نظارت بر دادرسی‌ها تقویت شود. حضور فعال وکلا در مراحل مختلف دادرسی، خود یکی از ابزارهای مؤثر کنترل رفتار ضابطان و مقامات قضایی است زیرا احتمال نقض حقوق متهم را کاهش می‌دهد (Javanmard, 2014). برای این منظور، باید موانع موجود بر سر راه حضور وکلا در مراحل اولیه دادرسی برطرف و ضمانت اجرای مؤثری برای نقض حق حضور وکیل پیش‌بینی شود (Hashemi, 2013). همچنین می‌توان با ایجاد سامانه‌های شفافیت و انتشار عمومی آمار مربوط به رعایت حقوق دفاعی متهمان، امکان نظارت نهادهای مدنی و رسانه‌ها را بر عملکرد نهادهای قضایی فراهم آورد (Fazaeli, 2015).

در نهایت، توسعه نهادهای معاضدت قضایی و کمک حقوقی به متهمان از مهم‌ترین پیش‌شرط‌های تضمین دادرسی عادلانه است؛ زیرا بدون دسترسی مؤثر به خدمات حقوقی، بسیاری از حقوق پیش‌بینی‌شده برای متهمان عملاً بلااستفاده می‌مانند. در حال حاضر، نظام معاضدت قضایی در ایران بیشتر به دعاوی حقوقی اختصاص دارد و پوشش آن در پرونده‌های کیفری بسیار محدود است (Bahmani Qajar, 2007). در حالی که بسیاری از متهمان به ویژه در جرائم سنگین، توانایی مالی برای استخدام وکیل ندارند و همین امر موجب می‌شود که نتوانند از حقوق دفاعی خود به درستی استفاده کنند (Omidi, 2008). قانون آیین دادرسی کیفری در ماده ۳۴۸ پیش‌بینی کرده که در جرائم با مجازات سنگین، برای متهم وکیل تسخیری تعیین شود، اما در عمل به دلیل کمبود بودجه و ضعف نظام وکالت تسخیری، این وکلا غالباً به صورت صوری و بدون دفاع مؤثر در جلسات حاضر می‌شوند (Rahiminezhad, 2008). برای رفع این مشکل، باید بودجه

مستقل و کافی برای توسعه نظام معاضدت حقوقی کیفری اختصاص یابد و وکلای واجد صلاحیت با انگیزه و آموزش‌دیده برای دفاع از متهمان کم‌بضاعت به کار گرفته شوند (Hashemi, 2023). همچنین می‌توان با الگوبرداری از نظام‌های پیشرفته، مراکز مستقل کمک حقوقی دولتی ایجاد کرد که وظیفه آن‌ها ارائه مشاوره و وکالت رایگان از مرحله بازجویی تا تجدیدنظر باشد (Fazaeli, 2015). این مراکز می‌توانند در کنار کانون وکلا فعالیت کنند و نقش مهمی در تضمین تساوی سلاح‌ها میان دادستان و متهم ایفا کنند (Naji Zavareh, 2015).

بدین ترتیب، اصلاح قوانین، آموزش مستمر، نظارت مؤثر و توسعه معاضدت قضایی چهار رکن مکمل برای تضمین اجرای اصول دادرسی عادلانه در نظام کیفری ایران هستند. بدون این اقدامات، اصول پیش‌بینی‌شده در قوانین همچنان در حد شعار باقی خواهند ماند و نمی‌توان انتظار داشت که دادرسی‌ها در عمل منصفانه و عادلانه باشند. اجرای این راهکارها نه تنها به صیانت از حقوق متهمان و ارتقای مشروعیت دستگاه قضایی می‌انجامد، بلکه موجب افزایش اعتماد عمومی و کارآمدی کل نظام عدالت کیفری نیز خواهد شد.

نتیجه‌گیری

دادرسی عادلانه به عنوان سنگ‌بنای تحقق عدالت کیفری، مجموعه‌ای از اصول شکلی و ماهوی را در بر می‌گیرد که رعایت دقیق آن‌ها تضمین‌کننده صیانت از کرامت انسانی، حقوق دفاعی متهم و اعتماد عمومی به نظام عدالت است. بررسی ابعاد مختلف این اصول نشان داد که دادرسی عادلانه صرفاً یک مفهوم نظری یا آرمانی نیست، بلکه یک الزام حقوقی و عملی است که تمامی نهادهای درگیر در فرآیند کیفری از ضابطان تا قضات و مجریان احکام موظف به رعایت آن هستند. اصولی چون برائت، بی‌طرفی، علنی بودن محاکمات، تساوی سلاح‌ها، حق دسترسی به وکیل، حق اطلاع از اتهام، منع اطاله دادرسی و نیز حفظ کرامت انسانی و

نهادهای معاضدت قضایی برای تضمین دسترسی برابر متهمان به خدمات حقوقی از جمله راهکارهایی هستند که می‌توانند زمینه اجرای واقعی دادرسی عادلانه را فراهم کنند. تحقق این اصلاحات مستلزم اراده جدی در سطوح قانون‌گذاری، قضایی و اجرایی و نیز تغییر تدریجی نگرش‌های فرهنگی در جامعه حقوقی و عمومی است.

در نهایت، می‌توان گفت که دادرسی عادلانه نه صرفاً ابزار کشف جرم و مجازات مجرم بلکه سازوکاری برای تضمین عدالت، کرامت انسانی و امنیت حقوقی برای همگان است. هرچه نظام کیفری در اجرای دقیق این اصول موفق‌تر عمل کند، مشروعیت و مقبولیت اجتماعی بیشتری به دست خواهد آورد و از بروز خطاهای قضایی و بی‌عدالتی‌ها کاسته خواهد شد. به همین دلیل، توجه به این اصول باید نه به عنوان یک تعهد تشریفاتی بلکه به عنوان بنیان اصلی عدالت کیفری در سیاستگذاری‌ها و رویه‌های قضایی مورد تأکید و اولویت قرار گیرد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The principle of a fair trial represents one of the cornerstones of contemporary criminal justice systems and functions as a crucial safeguard for the protection of human dignity and individual liberties. It ensures that any person accused of a crime is judged in accordance with pre-established laws, before an independent and impartial tribunal, and through procedures that respect their fundamental rights from the initiation of criminal proceedings until the enforcement of the final verdict (Hashemi, 2023). The notion of a fair trial is not limited to mere formal compliance with procedural rules; rather, it

حاکمیت قانون، بنیان‌های اصلی این نظام را تشکیل می‌دهند و فقدان یا نقض هر یک از آن‌ها می‌تواند مشروعیت کل دادرسی را مخدوش سازد.

با وجود این، اجرای کامل این اصول در نظام کیفری ایران با موانع و چالش‌های متعددی مواجه است. ساختار متمرکز و سنگین دستگاه قضایی، کمبود نیروی انسانی متخصص، آموزش ناکافی ضابطان و قضات، فشارهای بیرونی و نگرش‌های سنتی نسبت به متهم از جمله عواملی هستند که مانع از تحقق عینی دادرسی عادلانه می‌شوند. این وضعیت سبب شده است که در بسیاری از موارد، اصول دادرسی عادلانه صرفاً در حد متون قانونی باقی بمانند و در عمل به طور کامل رعایت نشوند. شکاف میان قانون و اجرا نه تنها به تضییع حقوق افراد می‌انجامد بلکه اعتماد عمومی به دستگاه قضایی را نیز تضعیف می‌کند و کارآمدی آن را کاهش می‌دهد.

برای عبور از این وضعیت، لازم است اصلاحاتی بنیادین و هم‌زمان در چندین سطح انجام شود. بازنگری در مقررات آیین دادرسی کیفری به منظور رفع ابهامات و تقویت ضمانت اجراها، توسعه آموزش‌های حقوق بشری برای ارتقای دانش و نگرش حرفه‌ای ضابطان و قضات، ایجاد سازوکارهای نظارتی مستقل و کارآمد برای پایش مستمر عملکرد نهادهای رسیدگی‌کننده و نیز گسترش

embodies a broader commitment to the rule of law, equality before the law, and the presumption of innocence (Sarmast Benab, 2008). In the Iranian legal system, several provisions in the Constitution and the Code of Criminal Procedure have embraced this concept by explicitly guaranteeing principles such as the right to legal counsel, the right to be informed of charges, public hearings, judicial independence, and the presumption of innocence (Hashemi, 2009; Varvaei & Emami, 2015). This understanding resonates with Islamic jurisprudential perspectives that view humans as inherently dignified beings whose liberty and honor must not be compromised

except through lawful and just procedures (Amid Zanjani, 2012; Qara'ati, 2006). From an international standpoint, Article 10 of the United Nations Universal Declaration of Human Rights and Article 14 of the International Covenant on Civil and Political Rights have firmly embedded the right to a fair trial as a non-derogable human right (Fazaeli, 2015). These instruments oblige state parties, including Iran, to ensure that criminal proceedings comply with due process guarantees and respect the dignity of all parties involved.

Historically, the emergence and evolution of fair trial guarantees in Iran can be traced back to the constitutional reforms of the early twentieth century, which were influenced by liberal legal traditions in Europe. The Persian Constitutional Revolution introduced principles such as equality before the law, public hearings, and the use of juries for political and press offenses into the legal order, albeit in a limited and fragmented manner (Tabatabaei Mo'tameni, 2007). Following the Iranian Revolution, the constitutional framework was reshaped with an emphasis on conformity to Islamic law while still affirming several due process guarantees in Articles 32 to 39 of the Constitution of the Islamic Republic of Iran (Hashemi, 2009). These include protections against arbitrary arrest, the presumption of innocence, the prohibition of torture, and the right to a fair and public hearing before a competent court. However, despite these formal recognitions, the practical implementation of fair trial standards has remained inconsistent due to structural, institutional, and cultural obstacles (Omidi, 2008). This study situates the Iranian experience within a comparative framework and explores both the jurisprudential and legal underpinnings of fair trial guarantees as well as the practical barriers undermining their realization. By analyzing statutory texts,

judicial practices, and doctrinal interpretations, it elucidates how deeply embedded structural features and legal ambiguities can erode adherence to fundamental procedural safeguards (Arjomandi Danesh, 2010).

Among the core principles of fair trial examined in this research are the preservation of human dignity, the rule of law, the presumption of innocence, judicial impartiality and independence, publicity of hearings, equality of arms, the right to defense counsel, the right to be informed of charges and evidence, and the right to a trial without undue delay. The preservation of human dignity forms the moral and normative foundation of all criminal proceedings and is expressly recognized in the Constitution as one of the pillars of the Islamic Republic (Rahiminezhad, 2008). It requires that all individuals, including suspects and convicts, be treated with respect and protected from humiliating or degrading treatment (Dehkhoda, 1986; Wasiti Zabidi, 1993). Closely related to this is the rule of law, which demands that all criminal processes—from investigation to enforcement—be strictly grounded in statutory authority to prevent arbitrariness (Ashouri, 2007; Azimzadeh, 2013). The presumption of innocence, enshrined in Article 37 of the Constitution, further serves as a shield for individuals by requiring that guilt be proven beyond reasonable doubt in a competent court before any punitive measures can be imposed (Ghorbani, 2012; Khazaei, 1994). Judicial independence and impartiality, meanwhile, ensure that adjudicators are free from hierarchical or political influence and decide cases solely on the basis of law and evidence (Naji Zavareh, 2015). These principles, collectively, guarantee that criminal justice does not become an instrument of oppression but remains a safeguard of liberty and fairness (Jazairi, 1998).

Yet, despite the legal recognition of these principles, their full realization is hindered by multiple challenges. Structurally, the judiciary suffers from centralization, high caseloads, and insufficient resources, which often lead to rushed judgments and limited consideration of procedural safeguards (Omidi, 2008). Institutionally, the overlapping roles of law enforcement, prosecution, and judicial authorities blur the separation of powers and sometimes compromise impartiality, as prosecutors simultaneously supervise police and pursue convictions (Javanmard, 2014). Furthermore, judicial appointment and promotion mechanisms insufficiently insulate judges from administrative hierarchies, exposing them to potential external pressures (Tabatabaei Mo'tameni, 2007). Another major impediment lies in the inadequate training of both judicial officers and law enforcement agents in human rights and fair trial standards. Many violations of defendants' rights—such as denial of access to counsel, unlawful arrests, and coercive interrogations—stem from ignorance or misinterpretations of legal obligations (Mohahedi, 2014). In addition, prevailing punitive attitudes within the legal culture often treat procedural safeguards as obstacles to crime control rather than as essential components of justice (Hashemi, 2013). These structural, institutional, and cultural factors collectively contribute to the persistent gap between the formal guarantees and actual practices of criminal justice in Iran (Bahmani Qajar, 2007). Addressing these deficiencies requires comprehensive and coordinated reforms in legislation, training, oversight, and legal aid provision. Legislative reforms should focus on clarifying ambiguous provisions of the Code of Criminal Procedure, strengthening enforcement mechanisms for procedural rights, and narrowing the discretionary powers of judicial and prosecutorial authorities (Hashemi, 2009). For example,

stricter conditions and judicial oversight must be imposed on pre-trial detention to align with the principle of proportionality and the presumption of innocence (Sarmast Benab, 2008). The criteria and limits for declaring non-public hearings should also be narrowly defined to prevent the overuse of secrecy, which undermines transparency and public trust (Varvaei & Emami, 2015). Simultaneously, specialized and continuous human rights training programs for judges, prosecutors, and law enforcement officers are essential to embed a culture of respect for due process (Fazaeli, 2015). Such training should include modules on international human rights instruments, lawful interrogation techniques, handling of evidence, and the psychological impacts of pre-trial detention and coercion (Rahmdel, 2006). These reforms would gradually align domestic practices with international standards and reduce the prevalence of rights violations during criminal proceedings (Rostami et al., 2009).

Furthermore, robust oversight mechanisms are needed to monitor compliance with fair trial standards. Current supervisory systems primarily focus on administrative and disciplinary issues rather than on the protection of defendants' rights (Gorji, 2008). Establishing an independent oversight body within the judiciary, tasked with auditing the conduct of courts, prosecutors, and police for adherence to due process norms, could enhance accountability and transparency (Naji Zavareh, 2015). This body should be empowered to conduct field inspections, review complaints from lawyers and defendants, and recommend disciplinary action for violations. Incorporating systematic procedural compliance reviews into appellate judgments would also help ensure that violations of fair trial principles lead to the annulment of flawed verdicts (Ashouri, 2007). Parallel to institutional oversight, expanding the role of defense lawyers and civil society

organizations in monitoring criminal proceedings can serve as an additional layer of protection. Facilitating early access to counsel and penalizing unjustified restrictions on defense rights would enhance equality of arms and counterbalance the institutional advantage of prosecutors (Hashemi, 2023; Javanmard, 2014).

Finally, the development of legal aid and public defense systems is crucial to guarantee that fair trial rights are not merely theoretical but accessible to all defendants, especially those from vulnerable backgrounds. Currently, Iran's legal aid coverage in criminal matters remains limited, and many indigent defendants are left without effective legal representation (Rahiminezhad, 2008). Although the law provides for court-appointed counsel in serious cases, the lack of funding and institutional support often renders such representation symbolic rather than substantive (Omidi, 2008). Establishing well-funded, independent public defender offices staffed by qualified and motivated lawyers could address this gap and promote genuine equality of arms (Hashemi, 2023). Moreover, partnerships with bar associations and NGOs could expand access to legal information, advice, and representation from the earliest stages of criminal proceedings (Fazaeli, 2015). By ensuring that defendants are equipped to assert their procedural rights, a robust legal aid framework would significantly reduce wrongful convictions and enhance the overall legitimacy of the criminal justice system (Abazari Foomeshi, 2012).

In conclusion, this study underscores that fair trial guarantees are indispensable to the legitimacy and effectiveness of the criminal justice system. While Iran's legal framework formally recognizes most of these guarantees, entrenched structural, institutional, and cultural barriers continue to hinder their full implementation. Comprehensive reforms—encompassing legislative amendments,

human rights training, strengthened oversight, and expanded legal aid—are essential to bridge the gap between law and practice. Embedding these principles in the everyday operations of the criminal justice system would not only safeguard individual rights but also reinforce public confidence and promote a culture of legality and justice. Achieving this requires sustained commitment from legislative, judicial, and executive authorities as well as active engagement from the legal profession and civil society to transform fair trial guarantees from formal provisions into living realities.

References

- Abazari Foomeshi, M. (2012). *Terminology of criminal law*. Shaheed Noorollahi Publishing.
- Amid, H. (1967). *Amid Dictionary*. Javadian Elmi Publishing.
- Amid Zanjani, A. (2012). *Jurisprudential rules* (Vol. Vol. 2). SAMT Publishing.
- Arjomandi Danesh, A. A. (2010). *Terminology of Islamic criminal law*. Behnay Publishing.
- Ashouri, M. (2007). *Criminal procedure* (Vol. Vol. 2). SAMT Publishing.
- Azimzadeh, S. (2013). *General criminal law*. Dorandishan Publishing.
- Bahmani Qajar, M. A. (2007). Fair trial based on the Law on Respect for Legitimate Freedoms and Protection of Citizens' Rights. *Political-Economic Information Journal*, 21(239-240), Aug.-Sep. 2007.
- Dehkhoda, A. (1986). *Dehkhoda Dictionary* (Vol. Vol. 11). Dehkhoda Dictionary Institute.
- Fazaeli, M. (2015). *Fair trial in international criminal proceedings*. Danesh Publishing.
- Ghorbani, A. (2012). Presumption of innocence in Islamic jurisprudence and the European concept of presumed innocence. *Islamic Jurisprudence and Law Studies Quarterly*, 8(26), Winter 2012.
- Gorji, A. A. (2008). Rule of law and limitations of the right to litigation in the Court of Administrative Justice. *Journal of Constitutional Law*, 7(9).
- Hashemi, M. (2009). *Constitutional law of the Islamic Republic of Iran* (Vol. Vol. 1). Mizan Publishing.
- Hashemi, M. (2023). *Human rights and fundamental freedoms*. Mizan Publishing.
- Hashemi, S. H. (2013). *The right to a fair trial* (Vol. Vol. 1). Majd Publishing.
- Javanmard, B. (2014). *The process of criminal procedure* (Vol. Vol. 1). Javedaneh Publishing.
- Jazairi, A. (1998). *The school of Ahl al-Bayt (peace be upon them)* (Vol. Vol. 5). Dar al-Thaqalayn.

- Khazaei, M. (1994). Presumption of innocence and the burden of proof in criminal cases. *Legal Research Journal*, 1(13-14), Dec. 1994.
- Khoei, S. A. (1987). *Mabani Takmilat al-Minhaj [Foundations of supplementing al-Minhaj]*. Matba'at al-Adab.
- Mohahedi, J. (2014). *Reversal of the burden of proof in criminal procedure*. Majd Publishing.
- Najafi, M. H. (2013). *Jawahir al-kalam fi sharh shara'i al-Islam [Jewels of speech in explaining the Islamic laws]* (Vol. Vol. 41). Islamiyyah Publishing.
- Naji Zavareh, M. (2015). *Impartial adjudication in criminal matters*. Danesh Publishing.
- Omidi, J. (2008). Criminal procedure as a human right. *Journal of the Faculty of Law and Political Science*, 44, 816.
- Qara'ati, A. (2006). *Quran dictionary* (Vol. Vol. 2). Dar al-Kitab al-Islami.
- Rahiminezhad, E. (2008). *Human dignity in criminal law*. Mizan Publishing.
- Rahmdel, M. (2006). Criminal proceeds and reversal of the burden of proof. *Journal of the Faculty of Law and Political Science*, 72.
- Rostami, V., Aghaei, M., & Lotfi, H. (2009). *Fair trial in Iranian administrative courts* (Vol. Vol. 1). Tehran Publishing.
- Sarmast Benab, B. (2008). *The principle of presumption of innocence in criminal law*. Dadgostar Publishing.
- Tabatabaei Mo'tameni, M. (2007). *Constitutional law*. Mizan Publishing.
- Tadayyon, A., & Bagherinejad, Z. (2011). Guaranteeing a fair trial under the principle of legality in obtaining criminal evidence. *Legal Research Journal*, 14(53), May 2011.
- The Oxford Encyclopedic. (1998). *English Dictionary*. New York.
- Varvaei, A., & Emami, S. (2015). *Criminal procedure law in current legal order* (Vol. Vol. 1).
- Wasiti Zabidi, M. a.-D. (1993). *Taj al-'Arus min Jawahir al-Qamus [The bride's crown from the jewels of the dictionary]* (Vol. Vol. 17). Dar al-Fikr.